



- سرشناسه: وال، تامس کارل، ۱۹۵۴ م. Wall, Thomas Carl
 عنوان و نام پدیدآور: کنش‌پذیری ریشه‌ای: لویناس، بلانشو و آگامبن / تامس کارل وال؛ با مقدمه‌ای از ویلیام فلش؛
 ترجمه لیلاکوچک منش.
 مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۱۷ ص.؛ ۱۴/۲۱×۵/۵ س. م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۵۴-۲۹-۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
- یادداشت: عنوان اصلی: [۱۹۹۹] Radical passivity: Levinas, Blanchot, and Agamben
 عنوان دیگر: لویناس، بلانشو، آگامبن.
 موضوع: لویناس، امانوئل، ۱۹۰۶ - ۱۹۹۵ م.
 موضوع: Levinas, Emmanuel
 موضوع: بلانشو، موریس، ۱۹۰۷ م.
 موضوع: Blanchot, Maurice
 موضوع: آگامبن، جورجو، ۱۹۴۲ م.
 موضوع: Agamben, Giorgio
 شناسه افزوده: فلش، ویلیام، ۱۹۵۶ م.، مقدمه‌نویس
 شناسه افزوده: Flesch, William
 شناسه افزوده: کوچک منش، لیلاکوچک منش، ۱۳۵۱ -، مترجم
 رده‌بندی کنگره: B۲۴۳۰
 رده‌بندی دیویی: ۱۹۴
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۴۳۱۶۵۷

کنش‌پذیری ریشه‌ای

لویناس، بلانشو و آگامبن

| تامس کارل وال | لیلا کوچک‌منش |

Radical Passivity: Levinas, Blanchot, and Agamben

| Thomas Carl Wall | Leila Koochekmanesh |





کنش پذیری ریشه‌ای
لویناس، یلاشوو و آگامین

تامس کارل وال

ترجمه لیلیا کوچک منش

ویراستار: فریدالدین سلیمانی

نمونه‌خوان: میترا سلیمانی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، ۱۴۰۰ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۷۵۵۴ - ۲۹ - ۸

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۳	پیشگفتار
	شخصیت‌های عشق
۲۱	سپاسگزاری
۲۳	مقدمه
	کنش‌پذیری، زبان شعر
۳۹	۱ تمثیل وجود
	تصویر، دوگانگی، زمانمندی ناروشن اثر هنری، فضای هنر، گیتیانہ
۶۱	۲ اخلاق لویناس
	نسبتی لرزان، نه کسی دیگر، خود، بن‌بست، اخلاق، مرگ، لویناس و هایدگر
۱۰۳	۳ بلانشو، حکم مرگ و تصویر ادبیات
	نوشتار، قرابت، نرسیده به زمان، تصویر، خود-بود و هنر
۱۵۷	۴ آگامبن و امر خنثای سیاسی
	گمنامی و تعلق، هرچه!، اجتماع، ابژه = x، سیاست
۲۱۳	نمایه

مقدمه مترجم

این کتاب سخت خوان است نه به دلیل کلماتی که به کار می برد، بلکه به دلیل خصلت ذاتی آن چیزی که در «توضیح» آن می کوشد: امر غیرزبانی در زبان. در کاویدن آسفتگی کلمات و چیزهای کتاب، همچون کاویدن خانه‌ای اعیانی، قرن نوزدهمی و به حراج گذاشته شده باید با عبور و حیرت از اشیای آن ناگهان و در کسری از ثانیه به «زندگی» در آن نگاهی انداخت و باز با برخورد نگاه به برجسب‌های کوچک قیمت (وزنه‌های سنگینی که آنها را به دنیای ایزه‌ها می‌کشند)، به مغاک حال کشیده شد. باید، همچون یک خانقاهی چرخان، در اوج چرخش و سرگیجه به آن نقطه ثابتی نگاه کرد که همه چیز را از پاشیدن حفظ می‌کند. آن نقطه، جز در چرخش، وجود ندارد و جز با چرخش نمی‌توان، در هر دور به آن نظری کرد. هر سه فیلسوفی که این کتاب از آنها سخن می‌گوید چنین نقطه‌ای دارند و همه چیز را بدان آویخته‌اند. جهان به نامرئی آویخته است و مرئی کردن این نامرئی پیشاپیش به معنای در جهان بودن و از کف دادن نامرئی است: نگاه اورفئوس همه چیز را از هم می‌پاشد و اوریدیس تا همیشه از دست می‌رود. اورفئوس کورمال، ترسان، نفس‌زن و عرق‌ریز به اعماق جهنم می‌رود تا در عمق تاریکی همه چیز را از دست بدهد و بدل به آوازی شود در رود سنگوار جهان.

اگرچه انکار نمی‌کنم که نویسنده گاهی ژستی از پیچیدگی‌های زبانی و بی‌دلیل فلسفی به خود می‌گیرد و مسئله را بیش از آنچه که هست پیچیده می‌کند، اما امید من آن است که خواننده، جایی در کتاب، جایی در سفیدی میان سطرها با نقطه دیدار تلاقی کند و نگاهی، دست‌کم در ظاهر اورفئوسی، در او شکل بگیرد. این نگاه آموختنی/آموزاندنی نیست. شهابی است در شبی تاریک که کودکی، خوابیده بر پشت بامی تابستانی، و بی‌خبر از همه قوانین جهان، ناگهان می‌بیند... می‌بیند و کودکی‌اش پایان می‌یابد. او حالا، مثل همه آن دیگران، تشنه شهاب می‌شود و در راه جست‌وجو قوانین آسمان می‌پرسد. اما چه کودک است که نمی‌داند باید تشنه پشت بامی تابستانی باشد و شبی بی‌ابر... افسوس! این کتاب در جست‌وجوی نقطه محوی است پیش از «من-آن»، نقطه دریافت‌پذیری مطلق. آن صخره کوچکی که زیر زاویه پنهانش رود «هستی‌نیستی» به هستی-نیستی شاخه شد و ما ناریس-سوژگان تشنه، شاخه‌ای را پی گرفتیم که «تصویر» خودمان را نشان می‌داد. خیره شدیم، بلوغ یافتیم و بازماندیم. اما باید بازگردیم: به آن حس مطلق پذیرندگی، به عشق. بازگشتی که این بار برای شناخت خود نه به تصویر خود، که به نقطه محو «من/نه‌من» بازمی‌گردد، به کودکی، به کودکی مطلق، به امبریو. این بار «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ...» باید به مطلقِ حَبِّ بَدَل شود. به آنجا بودن تمام. به حَبِّ مطلق: به دیگری.

من مترجم. نه «شارح» و نه «مفسر». کار من ساده‌کردن و توضیح دادن نیست. کاروبار من کلمات نویسنده است و کاروبار شارح و معلم کلمات «خودش». همیان کلمات من کوچک است: زنجیری کوچک می‌سازم از کلمات نویسنده؛ خودم را بسته مؤلفی می‌کنم که خودش زندانی است: حصار در حصار. و خواننده اگر نمی‌خواهد، اگر نمی‌تواند در این اتاق کوچک، آلیس واردی بیابد به جهانی بازگون باید به زندانی بزرگ‌تر پا نهد: متنی «ترجمه نشده». و چه کسی می‌تواند ادعا کند

چنین متنی را خوانده است؟ کجایند کلماتی که ترجمان نباشند؟ کیست که بگوید خانه آلیس کجاست؟

اما پاسخ اینکه چرا اکنون این کتاب را مفید می‌دانم؟

چندی است فلسفه به وجود سیاه‌چاله‌ای در تفکر پی برده است. سیاه‌چاله‌ای که همه چیز را می‌بلعد و هیچ بازآمده‌ای از آن هم نیست تا راز آن را به ما بازگوید. سیاه‌چاله‌ای که فقط در فاصله‌ای میلی‌متری از آن است که چیزها معوج شدن را می‌آغازند، و تا به تماسی غریب با آن نرسیده باشی این اعوجاج احساس نمی‌شود. این کتاب به من کمک کرد تا فقط بدانم که این سیاه‌چاله هست تا وقتی در متون دیگر از آن می‌خوانم برابم غریبه نباشد. اما اصلاً مگر می‌شود با سیاه‌چاله «آشنا» شد؟ آشنایی امکان ندارد، اما به هر حال این کتاب حضور این سیاه‌بلعنده را نشانم داد. و اکنون پس از سال‌ها حس می‌کنم و بسیار امیدوارم که برای دیگران هم مفید باشد. جهان انسانی آسمان خراشی است که پایه‌هایش در این هیولای خاموش است، و اگر نیاموزیم غوطه خوردن و تعلیق را در نهایت روزی از روزها از هول و هراس فروریزی این آسمان خراش پوشالی قالب تهی خواهیم کرد. باید بر نوک این بنای عظیم با خلأ و با سرگیجه‌ای ابدی آشنا شد. ایستادنی ابدی بر لبه آتشفشانی همیشه جوان و نلغزیدن به هیچ سمت... روزگار ما به گمانم باید بیاموزد هیچ بودنش را و با آن بیامیزد. دنیای ما دنیای «خود»های ورم‌کرده‌ای است که عظمتشان از هوای عنفی می‌آید که توهم در آنها دمیده است. «خود» هیچ است. این بنای بزرگ پوشالی را باید فرو ریخت و غوطه خوردن را آموخت در دریایی مذاب و جوشان از دیگری.

